

## «طمغاج» در منابع قرن هفتم هجری به عنوان نامی برای مغولستان\*

عبدالرسول خیراندیش<sup>۱</sup>

### چکیده

نام یا لقب «طمغاج» در منابع متعددی تا پیش از تأسیس دولت ایلخانان بکار رفته است، اما محققان اندکی بدان توجه نشان داده‌اند و از تبیین آن بازمانده‌اند. این در حالی است که تکرار کاربرد آن در منابع نیمه اول قرن هفتم نشان می‌دهد که نه چندان دقیق برای اشاره به سرزمینی به کار رفته است که بیشتر با مغولستان انطباق دارد. اما چون از نیمه دوم قرن هفتم هجری، دیگر به طور مشخص مغولان و مغولستان شناخته شدند، دیگر لغت طمغاج هم بکار نرفته است. چنانکه نسوی در سیره جلال‌الدین خوارزمشاه، مغولستان را جزئی از طمغاج دانسته و جوزجانی تمام قلمرو ختا را بدین نام نامیده است. ابن اثیر با کاربرد عنوان کوه طمغاج آن را دقیق‌تر مورد اشاره قرار می‌دهد و منابع دیگری مانند تاریخ جهانگشا و جامع التواریخ این عنوان را بکار نبرده‌اند. این مقاله کاربرد نام طمغاج را در منابع سده هفتم قمری مورد تحقیق قرار داده است.

واژگان کلیدی: طمغاج، قبچاق، ختا، مغولستان، منابع تاریخ‌نگاری ایرانی.

### "Tamghaj" in Sources from the Thirteenth Century (AD), as a name for Mongolia

Abdol Rasoul Khairandish<sup>2</sup>

#### Abstract

The term or title "Tamghaj" had been used in several resources before the founding of the Ilkhanid government, but researchers have paid little attention to its use and have, thus, failed to explain its significance. However, the repeated use of the name in sources from the first half of the thirteenth century indicates that it had been used to refer to a land which virtually fit that of Mongolia. Yet, since the second half of the thirteenth century, when Mongols and Mongolians were more significantly known and used in dictionaries, the term "Tamghaj" has become obsolete. Nasavi wrote in *Sireh Aljalal- aldin* that Mongolia is considered as a part of Tamghaj and Jozjani has used the term to refer to the whole of Khita. By using the term "Mountains Tamghaj," Ibn Athir also puts it to good use. Other sources such as *History of Jahangosha* and *Jame-altavarikh*, however, have not once used the term. The present paper is an investigation into the application of the term "Tamaghaj" in sources from the thirteenth century.

Keywords: Tamghaj, Qebchaq, Khita, Mongolia, Iranian Sources Historiography.

۱. دانشیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز \*تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۹  
2. Associate Professor, Department of History, Shiraz University. Email: arkhairandish@yahoo.com

## مقدمه

از قرن چهارم هجری لغت «طمعاج» به صورتی اندک و پراکنده در منابع ادبی، تاریخی و جغرافیایی ایران دیده می‌شود. اوج کاربرد این لغت در منابع نیمه اول قرن هفتم هجری است. سال‌هاست که محققان در جستجوی یافتن معنا و چگونگی اطلاق آن بوده‌اند، اما پیشرفتی در این زمینه مشاهده نمی‌شود. نخستین بار علامه محمد قزوینی، مصحح چهار مقاله عروضی سمرقندی<sup>۳</sup> بدین نکته توجه کرد و حدود صد سال پیش است. ایشان یک مورد کاربرد لغت طمعاج در آن کتاب را بررسی کرده و نوشته است: «طمعاج: حقیقت مسمای این کلمه بنحو یقین معین نشد ولی بطور تقریب معلوم است که طمعاج نام ناحیه یا شهری بوده در اقصی ترکستان شرقی در حدود چین یا در داخلی چین شمالی»<sup>۴</sup>.

ایشان ضمناً در حاشیه متذکر می‌شوند که اغلب ملوک ترک خانبه که لقب «طمعاج‌خان» داشته‌اند، احتمال ضعیف می‌رود که معنی طمعاج‌خان یعنی خان طمعاج باشد.<sup>۵</sup> پس از آن سعید نفیسی در تعلیقاتی که بر متن تصحیح شده تاریخ بیهقی نوشته است، به لغت طمعاج توجه می‌کند. ایشان این توضیحات را در اوایل دهه ۱۳۳۰ شمسی نوشته‌اند و آن هنگام منابع بیشتری به نسبت زمان مرحوم علامه قزوینی در دسترس بوده است. اما بهره‌گیری از اقوال گوناگون و منابع متعدد توسط ایشان نیز روشنایی‌بخش موضوع نشده است، چنانکه از محمود کاشغری، مسعودی و جوزجانی مطلب نقل می‌کند. ایشان «تبغاج» بکار رفته در کتیبه ارخون و «توغاج» بکار رفته در دیوان لغت ترک کاشغری و «طمعاجبان» بکار رفته در مروج الذهب مسعودی را به رغم تفاوت معنی و اطلاق، یکی دانسته‌اند و سرانجام نیز ترجیحی در مقام تحقیق میان آنها پیدا نمی‌کند. ایشان در این بررسی تمعاج را در جنوب چین و توغاج را به نقل از محمود کاشغری موازی با اعراب از قوم عاد ذکر می‌کند و حتی می‌نویسد که «خداوندگار بزرگ و پیر» معنا می‌دهد.<sup>۶</sup>

چنین ابهاماتی موجب شده است که سه محقق بعدی یعنی مدرس رضوی در تعلیقات بر تاریخ

۳. احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی (لیدن: انتشارت بریل،

۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م)، ص ۹۲.

۴. همان، ص ۹۲.

۵. همان، ص ۹۳-۹۲.

۶. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، تعلیقات سعید نفیسی (تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا)، ص ۱۵۸۴ و ۱۵۸۵. همچنین

صفحات ۱۵۸۸ و ۱۵۸۹ و ۱۵۹۱.

بخارا، مجتبی مینوی در تعلیقات بر سیره جلال الدین و عبدالحی حبیبی در تعلیقات بر طبقات ناصری به همان سخن علامه قزوینی بازگردند و معنایی مبهم از طمغاج را اعلام کنند.<sup>۷</sup>

### کاربرد طمغاج در منابع قبل از قرن هفتم

لغت طمغاج در منابع قبل از قرن هفتم با املاهای گوناگونی وارد شده است، مانند «تمغاج»، «طغغاج» و غیره که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد و به صورت‌هایی متفاوت کاربرد یافته است.

اول آنکه، بیشترین کاربرد این لغت در منابع در ذکر القاب بعضی از خان‌های سلسله خانیه (قراخانیان یا ایلک‌خانی) است، چنانکه مشهور است این سلسله توسط ترکان مسلمان در ترکستان و ماوراءالنهر با سرنگون کردن دولت سامانی به قدرت رسید. این واقعه مربوط به سال ۳۸۹ قمری است، اما پیش از آن هم، این دسته از خان‌های ترک، در آن سوی سیحون صاحب اقتدار بوده‌اند. در اوج قدرت این سلسله، ابواسحاق ابراهیم خان، فرزند ایلک خان نصر بن علی ملقب به «طمغاج خان» شده است. وی لقب «بوری تگین» را هم دارا بود.<sup>۸</sup> او در نیمه اول قرن پنجم هجری می‌زیست و با غزنویان درگیری داشت. کاربرد لقب طمغاج خان برای وی که بر سکه‌هایش نیز دیده شده، در کنار القاب اسلامی اوست که مورد تأیید خلافت عباسی بوده است و به صورت «عمادالدوله و تاج المله سیف خلیفه الله طمغاج خان ابراهیم»<sup>۹</sup> مشاهده می‌شود. پس از او، فرزندش شمس‌الملک ابوالحسن نصر که در نیمه دوم قرن پنجم می‌زیست لقب طمغاج خان یافت که این لقب را در کنار دیگر عنوان‌های اسلامی، از جانب خلافت برایش ذکر کرده‌اند.<sup>۱۰</sup> به صورت «عمادالدوله، تاج المله، عزالامه، کهف المسلمین ملک اشرق و الصین طغغج بن بغراخان سیف امیر المومنین»<sup>۱۱</sup>

۷. شهاب الدین محمد نسوی، سیرت جلال الدین منکبرینی، به تصحیح مجتبی مینوی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، تعلیقات ص ۳۲۸؛ قاضی منهج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: ذبیای کتاب، ۱۳۶۶)، تعلیقات ص ۴۳۴؛ ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به تصحیح مدرس رضوی (تهران: توس، ۱۳۶۳)، تعلیقات ص ۲۵۶.

۸. ابوالقاسم فروزانی، قراخانیان (تهران: سمت، ۱۳۸۹)، ص ۱۰۵.

۹. همان، ص ۱۱۱.

۱۰. در توضیحاتی که رضاعلی روح‌الهی به عنوان مترجم بر کتاب اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی نوشته است، متذکرمی شود که سبط بن جوزی و ابن قوطی و ابوالحسن همدانی برای شمس‌الملک ابوالحسن نصر، لقب طمغاج خان ذکر کرده‌اند. نک: صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی، زبده التواریخ (اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی)، به تصحیح محمد نورالدین، ترجمه رضاعلی روح‌اللهی (تهران: انتشارات شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰)، ص ۸۷ - ۸۶.

۱۱. همان، ص ۸۷، توضیحات به نقل از ابوالحسن همدانی.

نیز از یک طمغاج خان دیگر در دولت خانیه نام برده شده است و آن طمغاج خان محمد پسر رکن‌الدین محمود فرزند ارسلان خان است. وی در نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیست و با سلطان سنجر سلجوقی معاصر بود.<sup>۱۲</sup>

شاید بتوان برای فرمانروایان دیگری از سلسله خانیه نیز لقب طمغاج‌خان را پیدا کرد، اما بطور مسلم این لقب فقط برای تعدادی از آنها بکار رفته و در آن سلسله از القاب دیگری مانند ارسلان‌خان یا بغراخان و قدرخان هم استفاده شده است. چنانکه در ادامه متذکر و از آن نتیجه‌گیری می‌شود، همین نکته، کلیدی برای درک مفهوم طمغاج خواهد بود. نیز یادآوری می‌شود که لقب طمغاج در اصل در مجموعه القابی که خلافت به بعضی از قراخانیان داده و در کنار القابی چون ملک‌الشرق و ملک‌الصین (چین) دیده می‌شود. روشن است که قراخانیان پادشاه چین (به عنوان کشوری معروف) نبوده‌اند و لذا باید معنایی خاص از چین را در این مورد سراغ گرفت که با لقب ملک‌الشرق انطباق بیابد. همچنین لازم است توجه داشت که به رغم تلاش محققان بزرگ تاکنون نکات مختلفی از تاریخ قراخانیان (خانیه) مبهم مانده است؛ زیرا منابع اسلامی بیشتر اخبار آنها را در پیوند با جهان اسلام و به ویژه ورارود (ماوراءالنهر) نوشته‌اند و مناسبات آنها در سمت شرق و شمال را که منتهی به مغولستان می‌شود، تا حدود بسیار زیادی مسکوت گذاشته‌اند. با این حال، منابع سلجوقی و نیز تاریخ‌های محلی نوشته شده همزمان با قراخانیان، لقب طمغاج‌خان را برای بعضی از آنها ذکر کرده‌اند.<sup>۱۳</sup> در توضیح طمغاج بکار رفته در القاب ملوک خانیه، ابتدا علامه قزوینی و به تبع او مدرس رضوی، طمغاج‌خان را به معنای خان طمغاج و سپس آن را شهری در اقصای ترکستان دانسته‌اند.<sup>۱۴</sup>

کلیه منابعی که از اواخر قرن چهارم (همزمان با ملوک خانیه) نوشته شده‌اند لقب طمغاج‌خان را برای بعضی از فرمانروایان آنها بکار برده‌اند. در همان قرن مسعودی صاحب *مروج الذهب* توضیحی مستقل از لقب طمغاج به عنوان لقب ملوک خانیه، اما مرتبط با آن ارائه می‌دهد. او در مبحث ملوک چین و ترک چون به شرح وقایع مربوط به شورش در چین و کمک خواستن شاه چین از شاه ترکان می‌رسد متذکر می‌شود که این مطالب را در سال ۳۳۲ قمری یادداشت می‌کند و می‌افزاید که این

۱۲. عزالدین ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۱ (بیروت: دارمکنیه الهلال، بی‌تا، بر اساس چاپ تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۳)، ص ۲۰۲.

نیز فروزانی، ص ۱۴۸.

۱۳. مانند نرشخی، ص ۴۰ و ۷۰.

۱۴. توضیحات قزوینی بر چهار مقاله عروضی سمرقندی، ص ۹۲، و توضیحات مدرس رضوی بر تاریخ بخارا نرشخی، ص

مطالب را در ارتباط با تحولات تجارت دریایی میان سیراف و عمان یا کشور چین می‌نویسد. او سپس می‌گوید که شاهان چین را «فغفور» نامند: «این عنوان خاص ملوک چین است، اما عنوان مخاطبه ایشان طمغاجبان است و فغفور خطابشان نکنند.»<sup>۱۵</sup> آشکار است که توضیح مسعودی نارسا و دارای تناقض است، مگر آنکه منظور از «مخاطبه» از جانب کسانی چون خلفای عباسی دانسته شود که در القاب ملوک خانیه عنوان طمغاج‌خان را نیز ذکر می‌کرده‌اند. بدین ترتیب، درک مبهم مسعودی از چین که تمام نواحی شرقی تا سراسر نیمه شمالی آسیا (چین، ترک، گیل و دیلم) را از فرزندان عامور می‌داند،<sup>۱۶</sup> آشکار می‌شود. اما نکته مهم‌تر آنکه، لقب طمغاج را نه برای پادشاهانی در عالم اسلام، بلکه مربوط به چین می‌داند.

از آنچه تا اینجا گفته شد این نتیجه حاصل شود که در توجهی که به لغت تمغاج در تحقیقات ایرانی شده و از علامه قزوینی آغاز شده بود، توجهی به کاربرد آن در منابع نیمه اول قرن هفتم نشده است و نیز اینکه همگی سخن علامه قزوینی را تکرار کرده‌اند. اما پس از سال‌های حول و حوش جنگ جهانی اول که قزوینی تحقیقات خود را انجام داد، رنه گروسه شرحی جالب توجه از طمغاج ارائه می‌کند. او می‌نویسد از اواخر قرن چهارم میلادی یعنی اواسط ساسانیان یک قبیله ترک که به آن «توپا»<sup>۱۷</sup> می‌گویند در شمال چین بر سر کار آمده است. چینی‌ها این دولت را به نام «وی»<sup>۱۸</sup> در تاریخ خود ذکر می‌کنند. آن هنگام چندین سلسله همزمان در چین حکومت می‌کردند. گروسه می‌افزاید که بیزانسی‌ها این دولت توپا را «تبجاج» که در ترکی نیز چنین است می‌خواندند، در زبان عربی به صورت تمقاج یا طمغاج است. در یونانی سده‌های میانه آن را «توگاست»<sup>۱۹</sup> می‌خواندند.<sup>۲۰</sup> این دولت تا اوایل قرن ششم میلادی به حیات خود ادامه داد. دولت توپا (وی / طمغاج) قسمت شمالی چین را در اختیار داشت.

اما در همان دوران، دولتی در مغولستان توسط صحراگردان مهاجم شکل گرفت که چینی‌ها به آن نام «ژوان ژوان» داده‌اند. دولت توپا (وی / طمغاج) به صورت مدافع تمدن و سرزمین چین مکرراً با عبور دادن لشکرهای خود از صحرای گبی، ژوان ژوان‌های مغولستان را سرکوب کرد. بدین

۱۵. ابوالحسن علی مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)،

ص ۱۳۷.

۱۶. همان، ص ۱۲۹ به بعد.

17. Topa

18. Wi

19. Tawgast

۲۰. رنه گروسه، *امپراطوری صحرا نوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷)، ص ۱۳۰.

ترتیب قلمرو خود را مدام به سمت شمال توسعه داد.<sup>۲۱</sup>

گزارش رنه گروسه که در اصل بر اساس منابع چینی است به خوبی می‌تواند، روشن کننده ابهامی باشد که از زمان علامه قزوینی مطرح شده بود، اما عجیب است که گروسه هیچ اشاره‌ای به کاربرد عنوان طمغاج در منابع ایرانی - اسلامی از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) نمی‌کند. بدین ترتیب او خود را در معرض یک سوال بزرگ قرار می‌دهد که در حالی که چهار قرن از زوال دولت توپا (طمغاج / وی) می‌گذشت و در این فاصله نیز دولت بزرگ و قدرتمند «تانگ»<sup>۲۲</sup> در چین بر سر کار آمده بود، سخنی از طمغاج نیست، اما از اواخر قرن چهارم این نام در منابع ایرانی ظاهر می‌شود. در حالی که از این زمان کم‌کم «خی‌تان‌ها»<sup>۲۳</sup> یا «ختایی‌ها» در شمال چین قدرت گرفته‌اند. آنچنانکه از قرن ششم منابع ایرانی - اسلامی، چین شمالی را «ختا» می‌خوانده‌اند. پس بایستی در اسناد مربوط به دوره غزنوی و معاصر با آن در القاب خان‌های قراخانی به سرزمین ختا اشاره شده باشد نه طمغاج که چهار قرن از انقراض آن می‌گذشت.

نگارنده بر این باور است که آنچه را که گروسه فرو گذاشته بدین نحو می‌توان روشن ساخت که همان دولت توپا (وی / طمغاج) معاصر با ساسانیان، مدام به سمت شمال یعنی مغولستان توسعه قلمرو داشت، سپس دولت توپا (وی / طمغاج) به اضمحلال رفته و سرانجام سلسله چینی تانگ قدرت یافته است، لذا در حالی که چین وحدت و تمامیت نام و سرزمین خود را باز یافت، کاربرد نام طمغاج به نواحی شمالی‌تر انتقال داده شد. این سیر جغرافیایی به طرف شمال، سرانجام لغت طمغاج را به صورتی کلی با مغولستان منطبق ساخته است. بررسی در جغرافیای تاریخی، این نواحی را از قرن ششم تا قرن دوازدهم میلادی، یعنی از زوال توپاها تا برآمدن مغولان ربط خواهد داد. کلید نشان دادن این ارتباط نیز کتاب *حدود العالم* است. این کتاب که در سال ۳۷۲ قمری نوشته شده، مربوط به همان زمانی است که عنوان طمغاج در منابع ایرانی به کار می‌رود، در حالی که در آن چنین نامی دیده نمی‌شود. در عوض این کتاب توصیفی از چین را که در اواخر عصر تانگ و مقارن با شورش بزرگ در چین بود، عرضه می‌کند و قلمرو آن دولت را به نحوی نشان می‌دهد که مغولستان هم قسمتی از آن بوده است.

۲۱. رنه گروسه، *امپراطوری صحرا نوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷)، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

22. Tang

23. Khitan

## جای نام<sup>۲۴</sup> مغولستان در حدود العالم

کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب* از مهم‌ترین منابع درباره موقعیت جغرافیایی کوچروان (صحراگردان) نیمه شمالی آسیا به شمار می‌آید. این کتاب که تاکنون مؤلف آن ناشناخته مانده در ماوراءالنهر (ورارود) و در قلمرو سامانیان تألیف شده است. با توجه به گرفتاری‌های فراوان سامانیان در آن سوی سیحون که تا دور دست‌های ناشناخته آن قبایل کوچرو ساکن بوده‌اند و نیز فعالیت‌های گسترده و مستمر بازرگانان ماوراءالنهری که به میان این قبایل می‌رفته‌اند، به خوبی می‌توان به اهمیت مطالبی که درباره آنها در این کتاب جمع شده است، پی برد.

یکی از مهم‌ترین قبایل کوچرو (ترک) طی سال‌هایی که تدوین *حدود العالم* صورت گرفته است، «قرل‌ها» (خلخ‌ها) به شمار می‌آیند. اینان که در آن سوی سیحون به سر می‌بردند تا سال ۳۷۰ قمری بر سواحل سیحون مسلط شده بودند و سرانجام تا سال ۳۸۲ قمری به بخارا پایتخت سامانیان رسیدند.<sup>۲۵</sup> متعاقب آن، سلسله ترکان مسلمان قراخانی توسط آنان تأسیس شد که شامل دو بخش شرقی و غربی بود و مرزهای شرقی آن تا اعماق ترکستان پیش می‌رفت. کتاب *حدود العالم* قلمرو خلخ‌ها را از سمت شرق تا مرز تبت می‌رساند.<sup>۲۶</sup> سپس مرز شرقی تبت را چین ذکر می‌کند<sup>۲۷</sup> و به مانند آن مرز قبایل «تغزغز» را که در شمال تبت بوده‌اند، از سمت شرق به چین<sup>۲۸</sup> و به همین نحو مرز «خرخیز» را که در شمال قبایل تغزغز بوده‌اند، از سمت شرق به چین محدود می‌سازد.<sup>۲۹</sup> آنگاه می‌افزاید که شمال خرخیز ویرانی شمال است.<sup>۳۰</sup> بدین ترتیب مرز غربی چین آن دوره تا شمال آسیا که به سیبری منتهی می‌شود، امتداد می‌یابد. این در حالی است که به گزارش همین کتاب، سراسر مرز شرقی چین اقیانوس مشرقی (آرام) بوده است.<sup>۳۱</sup> پس منطقه شمال شرقی آسیا که در حد فاصل ساحل اقیانوس تا مرز تبت و تغزغز و خرخیز بوده، همگی جزو قلمرو چین بوده‌اند. در حالی که در

---

۲۴. جای نام Toponyme بازشناسی یک موقعیت مکانی است که نام‌های متعددی در توالی زمان بر آن اطلاق می‌شده است.

۲۵. فروزانی، ص ۳۱-۳۰

۲۶. *حدود العالم*، تعلیقات مینورسکی (تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲)، ص ۲۵۰.

۲۷. همان، ص ۲۱۶.

۲۸. همان، ص ۲۲۶.

۲۹. همان، ص ۲۴۴.

۳۰. همان، ص ۲۴۵.

۳۱. با توجه به مشکلاتی که در تعیین حدود و مرزهای قبایل ترک در همه متن‌ها از جمله *حدود العالم* وجود دارد، برای دریافت و تدوین این میحث، نگارنده بدین نحو عمل کرده است که اطلاعات ارائه شده در *حدود العالم* را بر روی کارت‌ها وارد کرده که شکل آن مطابق توضیحات جغرافیایی ارائه شده بر آنها بوده است؛ سپس به صورت جورچین آنها را با هم منطبق کرده است.

حدود العالم تفصیلی درباره آن موجود نیست. چنین سرزمین گسترده‌ای حد فاصل دیوار چین تا سیبری را دربر می‌گیرد. مطابق اطلاعاتی که متعاقب حمله مغولان به ایران در نیمه اول قرن هفتم هجری وارد منابع ایرانی شده است، می‌دانیم که این پهنه جغرافیایی، مسکن تاتار، مغول، اویرات، نایمان و غیره بوده است. فقط حدود العالم در مبحث تغزغ اشاره‌ای گذرا بدین نکته می‌کند که «تاتار هم جنسی از تغزغانند.»<sup>۳۲</sup> از آنجا که در تاریخنگاری ایرانی - مغولی سرانجام شجره‌نامه تغزغ (غز نه‌گانه) پذیرفته شد می‌توان چنین تفسیر کرد که شاید مولف حدود العالم قبایلی را که بعدها به نام تاتار و مغول در منابع ایرانی از آنها یاد شده را از تغزغ دانسته است، اما در این مورد نمی‌توان با قطعیت نظر داد. هرچند همین کتاب می‌نویسد قلمرو «کیماک‌ها» از جنوب به رود اُرتش (ایرتیش) می‌رسیده و در شرق آنها خرخیزها بوده‌اند<sup>۳۳</sup> و تغزغها در سمت جنوب خرخیزها می‌نشسته‌اند. بدین ترتیب، قلمرو تغزغها در اواخر قرن چهارم، منطبق با مغولستان غربی بوده که بعدها نایمان‌ها در آنجا دیده می‌شوند. از همان قرن چهارم به بعد بود که سلجوقیان (که از تغزغها محسوب می‌شوند) به شمال سیحون رسیدند. در همان حال، تحولاتی در شمال چین رخ داد که منتهی به تاسیس دولت ختا شد. بدین ترتیب که با زوال دولت تانگ که در سمت شمال چین پیشروی‌هایی داشت، دولت «سونگ»<sup>۳۴</sup> بر سر کار آمد. اما این دولت در پی تهاجم اقوام خی‌تان که در حدود سواحل شرقی آسیا می‌زیستند، به عقب رانده شد. این دولت که ختا نام گرفته بود و خود از کوچروان پدید آمده بود، هرچند تمدن چین را پذیرفت، اما توانست بسیاری از اقوام صحرا گرد ساکن مغولستان و اطراف آن را تابع خود سازد. چنانکه خرخیزها را نیز از مغولستان بیرون راند. دولت بعدی که در این نواحی مسلط شد، از اقوام جورچن بود. اینان که قدرت و قلمرو ختائیان را صاحب شدند، با همین نام ختا (چین شمالی) در منابع ایرانی شناخته شده‌اند. این دولت با کمک تاتارها و پس از آن کرائیت‌ها توانست سراسر مغولستان و نواحی پیرامون آن را متصرف شود. بدین جهت گزارش منبعی مانند حدود العالم که مربوط به اواخر قرن چهارم هجری است و مرزهای شرقی چین را تا شمال آسیا امتداد می‌دهد، چنانکه مغولستان که هنوز نام و نشان آن شناخته نشده بود، هم جزو آن به شمار می‌آید، صحیح است؛ اما بدون ذکر جزئیات، منتهی از یک جهت قدمی به جلو در شناختن آن برداشته است. در حالی که همین محدوده را دیگر منابع جغرافیایی مسلمانان با عنوان قلمرو یا جوج و مأجوج مورد اشاره قرار داده‌اند.

۳۲. حدود العالم، تعلیقات مینورسکی (تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲)، ص ۲۲۲.

۳۳. همان، ص ۲۶۹.



حال اگر محدوده‌ای را که حدود العالم با استناد به مرزهای چین و تغزغز و تبت و خرخیز نشان داده است، با گزارشی که جوینی از قلمرو تاتار (منظور مغول) ارائه می‌نماید، مقایسه شود، موقعیت مغولستان بهتر در آن مشخص می‌شود:

تتار را موضع اقامت و منشأ و مولد واد غیر ذی ذرع است با طول و عرض آن زیادت از هفت هشت ماهه راهست طرف شرقی با ولایت ختای دارد و طرف غربی با ولایت اینغور و شمال با خرخیز و سلنگای و جنوب با جانب تنگت و تبت پیش از خروج چنگیزخان ایشان را حاکمی نبودست...<sup>۳۵</sup>

جوینی که اثر خود را در سال ۶۵۶ قمری نوشته است، مانند حدود العالم نام طمعاج را بر محدوده‌ای که ذکر شد، اطلاق نمی‌کند؛ حال آنکه نسوی که در سال ۶۳۵ قمری سیرت جلال الدین را نوشته است، ضمن آنکه این قلمرو را دارای محیطی ششماه راه توصیف می‌کند، می‌نویسد که خان بزرگ آن نواحی، تابستان در طمعاج به سر می‌برده و قبیله تمورچی (مغول) زمستان را در ارغون (که همان ارکته قون است) می‌گذرانده‌اند.<sup>۳۶</sup>

### طمعاج در منابع قرن هفتم هجری

در منابع نیمه اول قرن هفتم نیز کاربرد نام طمعاج صورت یکسان، مشخص و روشنی ندارد. این دوره مقارن با حملات مغولان به چین و ایران است که طی آن بخش‌های وسیعی از آسیا برای مدتی طولانی عرصه کشمکش میان قدرتهای متعددی مانند مغولان، خوارزمشاهیان قراخانیان، چینی‌ها و دیگران بوده است. به همین جهت آشفتگی در گزارش‌ها را بیشتر می‌توان دید. حتی در مقایسه منابع با یکدیگر نکات شگفت‌انگیزی را ممکن است مشاهده کرد. به عنوان مثال، جهان‌نامه نوشته محمد بن نجیب بکران که در سال ۶۰۵ قمری کتاب خود را نوشته است، هیچ اشاره‌ای به جایی به نام طمعاج ندارد. در حالی که حتی به دقت درصدد توضیح محل سد یاجوج و مأجوج در نواحی شمالی آسیا است. چنانکه می‌نویسد: «و موضع سد اقصای شمال است نزدیک بجانب مشرق بر ظهر ترکستان و چین»<sup>۳۷</sup> واضح است، جایی که محمد بن نجیب اشاره کند همان منطقه مغولستان است، اما عجیب است که نه آن را طمعاج می‌نامد و نه مغولستان؛ آنهم در زمانی که دولت

۳۵. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، به تصحیح محمد قزوینی (لیدن: انتشارات بریل، ۱۹۱۱)، ص ۱۵.

۳۶. نسوی، ص ۸.

۳۷. محمد بن نجیب بکران، جهان‌نامه، به تصحیح محمد امین ریاحی (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲)، ص ۱۱۰.

مغولان چنگیزخانی شکل گرفته بود.

زکریای قزوینی مؤلف آثار البلاد و اخبار البلاد که در سال ۶۰۵ قمری یعنی همان سال تالیف جهان‌نامه به دنیا آمده است و تا اواسط قرن هفتم کتاب خود را نوشته، هر چند روزگار حملات و شکل‌گیری دولت مغولان را دیده است، اما در مورد طمغاج می‌نویسد: «ولایتی است از ولایات ترک، محال و توابع بسیار دارد و اهل این ولایت از مرد و زن بی‌موا هستند... و راه این ولایت بسیار صعب است و کسی از ملوک طمع در آن ولایت نتواند نمود و معدن طلا و نقره آنجا بسیار است.»<sup>۳۸</sup>

این توضیحات برای بسیاری از نواحی شرق آسیا قابل تطبیق خواهد بود و از آنجا که او چین و ختا و ختن را می‌شناسد، می‌توان آن را با مغولستان تطبیق داد. اما او طمغاج را جزو اقلیم چهارم آورده است و این موجب ابهام بیشتر مطلب می‌شود.<sup>۳۹</sup> چنانکه در ذکر اقلیم ششم از قبایل ترک و مغول از جمله تاتار سخن می‌گوید.<sup>۴۰</sup>

یاقوت حموی که در نیمه اول قرن هفتم هجری خود شاهد حملات مغولان بوده است، در دائرة المعارف جغرافیایی مشهور خود معجم البلدان، مدخلی برای طمغاج ندارد. بلکه در ذیل چین از قومی به نام «طخطاخ» نام می‌برد. ظاهراً این نام به طمغاج بسیار شبیه است و چون آن را در مجموعه قبایل صحراگرد تابع دولت چین که برای آن روزگار منظور ختا (چین شمالی) است در نظر بگیریم، محل سکونت آنها به مغولستان نزدیک خواهد بود. اما عجیب است که او اخبار خود را از چین، اعم از نواحی چادرنشینان تا دریانشینان، از منابعی قدیمی نقل می‌کند.<sup>۴۱</sup>

ابوالفداء در تقویم البلدان که در همان قرن هفتم هجری نوشته شده است، از طمغاج نام می‌برد، اما مطالب خود را از قانون مسعودی و نیز گزارش‌های نسوی می‌گیرد. او طمغاج را برابر با ختا می‌داند که در شمال آن یاجوج و ماجوج ساکن هستند. اینکه او در عصر مغولان و در حالی که دولت متبوعش (ممالیک مصر و شام) با مغولان اردوی زرین مرتبط بوده‌اند، مغولستان را نمی‌شناخته است و با عنوان یاجوج و ماجوج از ساکنان آنجا نام برد، عجیب می‌نماید.<sup>۴۲</sup>

۳۸. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میر هاشم محدث

(تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۷.

۳۹. همانجا.

۴۰. همان، ص ۶۶۲ به بعد.

۴۱. یاقوت بن عبدالله الحموی، معجم البلدان، المجلد الثالث (بیروت: دار صادر)، ص ۴۴۰ به بعد.

۴۲. ابوالفداء، ص ۴۱۵ - ۴۱۳.

جوزجانی در کتاب طبقات ناصری که آن را در اواسط قرن هفتم هجری نوشته است، طمغاج را منطبق با ختا می‌داند، اما به نحوی مبهم آن را با نواحی شمالی تر و اقوام تاتار و ایغور مرتبط می‌کند.<sup>۴۳</sup> او که خود ختا و مغول و اخبار چنگیزخان را به دقت نقل کرده است، مطلبی را اضافه می‌کند که نشان می‌دهد در آن زمان طمغاج به میزان زیادی با مغولستان منطبق بوده است و آن اینکه می‌نویسد: «چنگیزخان در زمین چین و طمغاج و ترکستان خروج کرد و آلتون خان طمغاج پادشاه ترکستان بالا بود و پادشاه قرا خطا مقهور گردانید و ممالک طمغاج و تنگت و ایغور و تاتار را صاحب شد.»<sup>۴۴</sup>

از گزارش جوزجانی پیداست که در زمان او طمغاج نامی عمومی برای منطقه‌ای بوده است که مغولستان در آن قرار دارد. در این مورد گزارش نسوی منشی دربار جلال الدین خوارزمشاه که خود درگیر ماجرای مغولان بوده است، مطلب را دقیق تر می‌سازد. نسوی از طمغاج به صورت «طوغاج» نام می‌برد،<sup>۴۵</sup> و حتی در بیان اختلاف سلطان محمد خوارزمشاه و کوچکک نایمان از دختر گورخان قراختا موسوم به «طوغاج خاتون» یاد می‌کند.<sup>۴۶</sup> نسوی در مبحث تاتار که منظور او مغولان است و منشأ آنها، به طوغاج (طمغاج) می‌پردازد و می‌نویسد که آلتون خان (پادشاه ختا) قشلاق (زمستان) را در کنار آب گنگ بود<sup>۴۷</sup> که اینجا منظور رودخانه‌ای در شمال چین است و بیلاق (تابستان) از طوغاج که پایتخت بود، به مرغزارها می‌رفت، که منظور نواحی شمال ختا است با مرز مغولستان هم مرز می‌شود.

گزارش نسوی نشان می‌دهد تمامی شمال شرقی آسیا که شامل ختا (چین شمالی) و مغولستان و پیرامون آنهاست، با مرکزیت طوغاج (طمغاج)، تابع دولت ختا بوده است و جایی که مغولان چنگیزخانی از آنجا برخاستند جزئی از آن به شمار می‌آمده است و این خود یکی از نواحی شش‌گانه کشور چین که منظور او ختا است، دانسته می‌شد.<sup>۴۸</sup> در ادامه گزارش او که به دقت نشان می‌دهد مغولان در چه قسمت از سرزمین طمغاج به سر می‌برده‌اند، نقل می‌شود. او از این محل با نام «ارغون» یاد می‌کند که همان «ارکته قون» در منابع مغولی است و از نظر جغرافیای طبیعی منطبق

۴۳. جوزجانی، ص ۲۶۱ و ۳۱۰.

۴۴. همان، ص ۳۱۰.

۴۵. نسوی، ص ۷.

۴۶. همان، ص ۱۳.

۴۷. همان، ص ۷.

۴۸. برای آگاهی بیشتر از تاریخ ختا و جایگاه طمغاج، نک: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳).

با سرچشمه‌های رودهای انون<sup>۴۹</sup> و کلوران<sup>۵۰</sup> دانسته می‌شود:<sup>۵۱</sup>

در عصر آلتون خان، از این خانان شش گانه یکی را توشی خان نام بود و عمه چنگیز خان را در حباله داشت و قبیله این زن را دمرجی گفتندی و ایشان سکان برابری و بر صفت سگان ضواری بودند و زمستان جای ایشان موضعیت که آن را ارغون گویند از طوایف ترک این طایفه به شر و غدر و فتنه مشهورند و هرگز سر به هیچ خانی فرو نیارند و از که در نفس دارند با هیچ جهاننداری ارخاء عنان نکنند.<sup>۵۲</sup>

این گزارش نسوی به خوبی نشان می‌دهد ارغون که خاستگاه مغولان و بخشی از سرزمین مغولستان است، جزئی از قلمرو طمغاچ محسوب می‌شده است و توصیفی که او از ساکنان اینجا ارائه می‌کند نیز با آنچه که منابع قرن هفتم درباره مغولان نقل کرده‌اند، منطبق است. آنچه که از سیرت جلال‌الدین نوشته نسوی به دست می‌آید با یک گزارش ابن اثیر کامل می‌شود. ابن اثیر که خود معاصر با مغولان و شاهد حملات آنان بوده است، درباره منشأ مغولان از عبارت «جبل طمغاچ» استفاده می‌کند و این تخصیصی دقیق از بیان وضعیت و موقعیت مغولستان در کلیتی موسوم به طمغاچ است. او در ذکر خروج تاتار که منظور همان مغول است ذیل وقایع سال ۶۱۷ قمری می‌نویسد: «فی هذه السنه ظهر الی بلاد الاسلام و هم نوع کثیر من التترک و مساکنهم جبال طمغاچ من نحو صین.»<sup>۵۳</sup>

## اطلاق طمغاچ از شمال چین به شمال آسیا

کاربرد لغت طمغاچ که املاهای گوناگونی از آن در منابع ادبی و تاریخی دوره میانه تاریخ ایران و جهان اسلام مشاهده شد و حتی برخی از منابع بدان اشاره‌ای هم نکرده‌اند،<sup>۵۴</sup> براساس تحقیقات

49. Onon

50. Koloran

۵۱. پل پلیو، تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰)، ص ۱.

۵۲. نسوی، ص ۸.

۵۳. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۵۴. منابع مهمی چون زین‌الاکبار، تاریخ وصاف و مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای لغت طمغاچ را بکار نبرده‌اند. تاریخ وصاف در چند جا اصطلاح طمغاچ را به کار برده است از جمله ص ۴۰۰: «غمزه شان به ترکی چون قراخان از کشور جان باج خواه و چهره شان بر بلغار حسن و قرلغ لطف و چگل طراوت فرمانروا چون یماک طمغاچ و طغان شاه» و نیز در ص ۴۹۸ در بیتی به قرار زیر:

نه در روم قیصر نه در هند رای      نه در ترک طمغاچ بگرفت جای

گروسه منشاء آن از قوم «توپا» یا همان دولت چینی «وی» در عصر ساسانیان است. اما اینکه چرا با حدود پنج قرن تأخیر در منابع ایرانی - اسلامی وارد شده است، روشن نیست. از قرن چهارم، کاربرد این نام برای چین شمالی مشخص است، اما این زمانی است که دولت معروف ختا در اینجا شکل گرفته بود. به همین جهت عدم کاربرد کامل نام طمعاج برای چین شمالی قابل توجه است، زیرا فقط از جانب مسلمانان در القاب تشریفاتی پادشاهان قراخانی دیده می‌شود. اما تحولی که در اینجا صورت گرفته و ادامه کاربرد نام طمعاج به خصوص در قرن هفتم را موجب شده آن است که دولت ختا که در سرزمین طمعاج مستقر شده بود، همچنانکه چین شمالی را به نام خود (ختا) موسوم و مشهور ساخت، نواحی شمالی چین شمالی که مغولستان را هم دربر گیرد، متصرف شد. لذا عنوان طمعاج که برای اشاره به چین شمالی به وجود آمده بود، به نواحی شمالی تر اطلاق شد، تا جایی که در آستانه شکل‌گیری دولت مغولان و پیش از آنکه نام مغولستان مشهور شود، به صورت نامی عمومی در اشاره‌ای کلی به سراسر نواحی شمال شرقی آسیا اطلاق می‌شده است، چنانکه کتاب *حدود العالم* که زمان تألیف آن اواخر دولت بزرگ تانگ است و پس از آن دولت ختا در چین شمالی تأسیس شد، سراسر نیمه شمالی شرقی آسیا را جزو قلمرو چین ذکر می‌کند. با توجه به جابجایی مدام قبایل و دست به دست شدن سرزمین‌ها در این قسمت از آسیا، اطلاق نام طمعاج به عنوان یک محدوده جغرافیایی، دیگر ارتباطی با قبیله توپا را نشان نمی‌دهد. لذا از قرن چهارم هجری، به عنوان یک لقب توأم با احترام، برای آن دسته از فرمانروایان ترک مسلمان (قراخانی) که مرزدار جهان اسلام در برابر کفار چین و مغول به شمار می‌آمدند، بکار می‌رفته است. بعدها همین کاربرد را نیز از دست داد و برای اشاره به فرمانروایی خان‌های ختایی بر سرزمین‌هایی اطلاق می‌شد که قلمرو آنها تا حدود رود ایرتیش گسترده بود، زیرا پادشاه ختا بر همه رؤسای قبایل این نواحی ادعای فرمانروایی داشت و به برخی از آنها القابی چون اونگ خان و تایانگ خان داده است. بدین ترتیب، نام طمعاج قلمروی را مشخص می‌کرد که در شرق رود ایرتیش و کوه‌های آلتایی که بیشتر کوهستانی بود و در قلب آن مغولستان جای داشت. آیا ممکن است در مورد تمعاج نیز بر طریق افسانه‌هایی که در مورد منشأ قبایل وجود دارد به «تماچ» از اجداد افسانه‌ای مغولان<sup>۵۵</sup> استناد کرد که نخستین کسی به شمار می‌آید که با عبور از یک آبراه در جایی که مغولان ساکن شده‌اند، وارد شده است؟

## نتیجه‌گیری

منابع تاریخ‌نگاری و ادبی از قرن چهارم تا هشتم در کاربرد لغت طمغاج (تمغاج) از نظر ریشه و معنا و اطلاق آن به عنوان اسم مکان یا قبیله اتفاق نظر ندارند. هر چند می‌توان یک دوره تاریخی که چهار قرن را دربر می‌گیرد، در بردارنده تحولی برای کاربرد این نام در نظر گرفت، اما نباید انتظار داشت در یک دوره طولانی و پر تحول، یک معنا استمرار یافته باشد. با قبول این نظر چنین دیده شود که این نام از درون کشور چین در مرز شمالی پدید آمده و سپس به آن سوی (شمال) مرز شمالی چین یعنی جایی که از نظر جغرافیایی جزو چین محسوب نمی‌گشته، منتقل شده است. اما چون دولت‌های چین و ختا، آن سوی شمال چین را هم زیر فرمان داشته‌اند، اطلاق عنوان طمغاج چه برای سرزمین و چه لقب پادشاهان ختایی معنای پادشاه مردمان جنگل یا استپ‌نشین آسیا، یعنی مغولان را هم یافته است. منابع ایرانی در نیمه اول قرن هفتم، طمغاج را به همین معنا به کار برده‌اند، زیرا مغولان و مغولستان بطور کامل شناخته شده بودند.

## کتابنامه

- ابن اثیر، عز الدین ابی الحسن علی بن ابی‌الکرم محمد. *الکامل فی التاریخ*. ج ۱۱ و ۱۲. بیروت: دارمکنیه الهلال، بی‌تا، بر اساس چاپ تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۳.
- بکران، محمد بن نجیب. *جهان‌نامه*. به تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲.
- بیهقی، ابوالفضل. *تاریخ بیهقی*. ج ۲. تعلیقات سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.
- پلیو، پل. *تاریخ سری مغولان*. ترجمه شیرین بیانی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- جوزجانی، قاضی منهج سراج. *طبقات ناصری*. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
- جوینی، عطا ملک محمد. *تاریخ جهانگشای*. به تصحیح محمد قزوینی. لیدن: انتشارات بریل، ۱۹۱۱.
- حدود العالم*. تعلیقات مینورسکی. تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی. *زبده‌التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)*. به تصحیح محمد نورالدین. ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی. تهران: ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰.
- الحموی، یاقوت بن عبدالله. *معجم البلدان*. المجلد الثالث. بیروت: دار صادر.
- فروزانی، ابوالقاسم. *قراخانیان*. تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- فضل الله همدانی، رشید الدین. *جامع‌التواریخ*. به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. *آثار البلاد و اخبار العباد*. ترجمه جهانگیر میرزا قاجار. به تصحیح میر هاشم محدث. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
- گروسه، رنه. *امپراطوری صحرا نوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.

مسعودی، ابوالحسن. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.  
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن  
زفر بن عمر. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳.

نسوی، شهاب الدین محمد. *سیرت جلال الدین منکبرنی*. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: علمی و فرهنگی،  
۱۳۶۵.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی. *چهار مقاله*. به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. لیدن:  
انتشارات بریل، ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م.

